



آسیب‌شناسی و واکاوی علمی-انتقادی فمینیسم و رویکردهای آن: خوانش در روزگار خویش؛ تاریخ فمینیسم در جوامع غربی

دکتر رضا رضایی^۱

استادیار زبان‌شناسی دانشگاه یاسوج

یاسوج، ایران

(تاریخ دریافت: ۲۱ فروردین ۱۳۹۷؛ تاریخ پذیرش: ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۷)

به عنوان یک جنبش اجتماعی، فمینیسم بیشترین تمرکز خود را معطوف به تحدید نابرابری‌های جنسیتی و پیش‌برد حقوق، علائق و مسائل زنان کرده است. رویکردهای نظری به فمینیسم عمدتاً از ابتدای قرن ۱۹ پدید آمدند. فمینیسم (به عنوان جنبش اصالت زنان) بخشی از پدیده یا جنبش توجه به دیگری یا اصالت دیگری است، جنبشی که در قلمرو نژاد، قومیت و جنسیت پدیدار شد. این جستار کتاب در روزگار خویش؛ تاریخ فمینیسم در جوامع غربی اثر مرلین لی گیتز (۲۰۰۱) از مجموعه‌های انتقادی انتشارات راتلج را به منظور توصیف، دسته‌بندی و خوانش انتقادی مفهوم فمینیسم برگزیده است.

کلیدواژه‌ها: فمینیسم، خوانش انتقادی، مرلین لی گیتز.

^۱E-mail: reza.rezaei1@yu.ac.ir

دیرینه‌شناسی مفهوم فمینیسم: فمینیسم در آینه تاریخ

تاریخ فمینیسم مدرن به عنوان یک فلسفه و جنبش اغلب باز می‌گردد به روشن‌فکری با روشن‌فکرانی همچون مری ورتلی مونتاگو^۱ و مارکوئیز دو کوندورسه^۲ که از تحصیلات زنان پشتیبانی می‌کردند. اولین مجمع علمی زنان در سال ۱۷۸۵ در میدلبورگ، شهری در جنوب جمهوری هلند بنیان نهاده شد. در طی این دوره وجود روزنامه‌هایی برای زنان که مبتنی بر موضوعاتی همچون علم بود به خوبی عمومی گردید. مری ولستن گرفت «یک حمایت‌کننده از حقوق زنان» در سال (۱۷۹۲) یکی از اولین عاملانی است که بدون شک می‌تواند فمینیست نامیده شود. حال می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا می‌توان گفت تبدیل فمینیسم به یک جنبش در همان قرن نوزدهم بود؟ اگر بله، چرا؟ فمینیسم در قرن نوزدهم به عنوان یک جنبش نهادینه شد تا این‌که مردم به گونه‌ای افزون‌تر نسبت به رفتار ناعادلانه با زنان آگاهی یابند. شارل فوریه سوسیالیست آرمان‌خواه در سال ۱۸۳۷ کلمه «فمینیسم» را اختراع نمود، و معتقد بود که گسترش پشتیبانی از حقوق زنان در همه جوامع زودتر از سال ۱۸۰۸ پیشرفت خواهد کرد. از اولین همایش حقوق زنان در سنکا فالز، نیویورک در سال ۱۸۴۸ جنبشی سازمان‌یافته تاریخ‌گذاری شد. در سال ۱۸۶۹، جان استوارت میل^۳ کتاب *پیروی از زنان*^۴ را به جهت اثبات این‌که «تبعیت قانونی تنها یک جنس از دیگری اشتباه بوده و یکی از رؤس موانع جهت پیشرفت انسان است» منتشر نمود. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم زنان در بسیاری از کشورها توانستند به حق رأی و شرکت در انتخابات دست یابند. نیوزیلند در سال ۱۸۹۳ اولین این کشورها بود.

فمینیست‌های اولیه را به اصطلاح «موج اول» می‌نامند. نهضت‌های حق‌طلبانه زنان تا سال ۱۹۶۰ جزو موج اول هستند. اولین آثار زنان در این موج از نقش محدود زنان انتقاد می‌کنند، بدون این‌که لزوماً به وضعیت نامساعد آنان اشاره کرده یا مردان را از این بابت سرزنش کنند. موج اول فمینیستی با روشن‌گری‌های مری ولستون کرافت^۵ و بیانیه^۶ ۳۰۰ صفحه‌ای‌اش در سال ۱۷۹۲ در انگلستان آغاز شد. این جنبش در طول سال‌های بعد، با ظهور موج دوم فمینیسم و موج سوم فمینیسم کامل‌تر شد. واژه فمینیسم را نخستین بار چارلز فوریه^۷ سوسیالیست قرن نوزدهم برای دفاع از حقوق زنان به کار برد. در ابتدای قرن بیستم میلادی و در جریان موج اول فمینیسم و تلاش برای کسب حق رأی، عده زیادی از زنان خود را فمینیست نامیدند. واژه‌ای که با آغاز دهه‌های شصت و هفتاد میلادی و اوج گرفتن موج دوم جای خودش را در ادبیات، سیاست، هنر، تاریخ، اقتصاد، حقوق، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز باز کرد. فمینیسم در پی نقد همه اندیشه‌ها بود.

اما در علوم اجتماعی و علم زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی فمینیسم پاسخی جامع و مانع نمی‌توان داد. گروهی آن را جنبشی سازمان یافته برای به دست آوردن حقوق زنان قلمداد می‌کنند، گروهی آن را چشم‌اندازی در پی رفع کردن فرودستی، ستم، نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها علیه زنان می‌دانند و گروهی

^۱ نویسنده و شاعر انگلیسی، (1689-1762) Mary Montagu.

^۲ فیلسوف، ریاضی‌دان و فعال سیاسی فرانسوی، (1743- 1794) Marquis de Condorcet.

^۳ فیلسوف و نویسنده انگلیسی، (1806-1873) John Stuart Mill.

^۴ *The Subjection of Women*

^۵ نویسنده، فیلسوف و مدافع حقوق بشر انگلیسی، (1759-1797) Mary Wollstonecraft.

^۶ فعال و متفکر سوسیالیسم فرانسوی (1772-1837) Charles Fourier.

نیز آن را یک ایدئولوژی می‌پندارند که هدفش نه فقط برابری زنان و مردان که دگرگون‌سازی تمام ساختارهای اجتماعی است. با وجود تعریف‌های گوناگون، فمینیست‌ها همگی معتقدند که به زنان به خاطر جنس‌شان (جنسیت‌شان) ظلم شده است.

تعاریفی که خود فمینیست‌ها از این مفهوم به دست می‌دهند نیز ذیل عناوین مختلف قابل تقسیم‌بندی است.

تعریف‌هایی که خود فمینیست‌ها از فمینیسم کرده‌اند تحت تأثیر تربیت، ایدئولوژی یا طبقه آن‌ها شکل گرفته است. فمینیست‌های لیبرال بر لزوم برابری در عرصه عمومی تأکید می‌کنند، فمینیست‌های مارکسیست نظام سرمایه‌داری را عامل اصلی تبعیض جنسیتی برمی‌شمارند، فمینیست‌های رادیکال مردسالاری در حوزه عمومی و خصوصی را زیر سؤال می‌برند و از نظریات روان‌کاوانه برای تفسیر نابرابری سود می‌برند و فمینیست‌های سوسیالیست مردسالاری و سرمایه‌داری را با هم نقد می‌کنند و راهکار ارائه می‌دهند.

فمینیسم سیاه، اکوفمینیسم، فمینیسم پسااستعماری و پسا فمینیسم نیز نمونه‌هایی از دیگر انواع فمینیسم است که در موج سوم فمینیسم پا به عرصه وجود گذاشته‌اند.

۱. رویکردهای مطالعاتی در حوزه فمینیسم

جا دارد که در این‌جا به واکاوی و تعریف هرکدام از این رویکردهای مطرح بپردازیم: لی گیتز (۲۰۰۱) فمینیسم لیبرال را یکی از شناخته‌شده‌ترین گرایش‌های اندیشه فمینیستی می‌داند که چهره معتدل یا رسمی فمینیسم را نشان می‌دهد و به تبیین جایگاه زنان بر اساس حقوق برابر و موانع مصنوعی در برابر مشارکت زنان در عرصه عمومی که فراسوی خانواده و خانه‌داری واقع شده می‌پردازد. بیشتر نوشته‌های مردم‌پسند در مورد مشاغل زنان، برابری زن و مرد در مقام والدین، و نیاز به آموزش فارغ از جنسیت برای کودکان بر پایه همین نظریه هستند. فمینیست‌های لیبرال، در تبیین نابرابری جنسی به مواردی همچون تقسیم کار جنسی، جدایی عرصه‌های عمومی و خصوصی (که مردان بیشتر در عرصه نخستین و زنان در عرصه دوم جای دارند)، و فرآیند اجتماعی کردن کودکان به گونه‌ای که بتوانند در بزرگسالی نقشی متناسب با جنسیت‌شان ایفا کنند، اکتفا می‌کنند.

به نظر فمینیست‌های لیبرال، سیستم لیبرالیستی با برخورداری از نهادها و حقوق معین قانونی‌اش بیش از هر جامعه دیگری اجازه آزادی و برابری فردی می‌دهد؛ اما حتی این‌جا هم فرصت‌های برابر، با نژادپرستی و تبعیض جنسیتی مخدوش می‌گردد. تبعیض جنسیتی مثل نژادپرستی انسان‌ها را در قالب شخصیتی انعطاف‌ناپذیر محبوس و اجتماع را از شکوفایی استعداد اعضای آن محروم می‌کند، از آن‌جا که زنان را دست‌کم می‌گیرد از شکوفایی گرامی‌ترین ارزش‌های فرهنگی جلوگیری می‌کند. لیبرال‌ها معتقدند به بیشتر انسان‌ها می‌توان آموزش داد تا منطقی بودن انتقاد فمینیسمی از روابط تبعیض‌آمیز اجتماعی را درک کنند. برنامه‌های فمینیسم لیبرال برای از میان برداشتن نابرابری جنسی عبارت‌اند از بسیج امکانات سیاسی و قانونی که در حال حاضر برای تغییر وضع در دسترس‌اند؛ تأمین فرصت‌های برابر اقتصادی؛ و اصلاح نهادهای خانواده، مدرسه و رسانه‌های همگانی. در مجموع، تمرکز فمینیسم لیبرال بر اصلاح جامعه است، نه تغییر بنیادی آن.

از طرفی فمینیسم مارکسیست به دنبال تغییرات بنیادین در جامعه است. مبانی و چارچوب نظری فمینیسم مارکسیستی برآمده از آرای مارکس و انگلس است. کتاب «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و

دولت» انگلس، منبع کلاسیک فمینیست‌های مارکسیست است. بسیاری از داده‌های انسان‌شناسانه این رویکرد بر اساس نظریات مورگان طرح‌ریزی شده است. افرادی همچون آگوست بیل^۱، کلارا زتکین^۲، الکساندرا کولنتای^۳، ایولین رید^۴ و لیز واگل، صاحب‌نظران اصلی فمینیسم مارکسیستی به شمار می‌آیند. در تحلیل خود از جامعه و تعاملش با زنان، این گرایش از اندیشه فمینیستی بر اساس الگوی تحلیلی اندیشه مارکسیستی به تبیین چرایی موقعیت تحت ستم زنان می‌پردازد و پس از آن توضیح می‌دهد که برای تغییر این وضعیت چگونه باید مبارزه کرد. معتقدان به فمینیسم مارکسیستی بر این نظرند که اساس ستمی که بر زنان روا می‌رود ناشی از مالکیت خصوصی، تقسیم کار جنسیتی و در آخر نظام خانواده مردسالار است. از دیگر سو، نظام سرمایه‌داری را عامل اصلی بازتولید این نابرابری می‌دانند. به بیان دیگر، دشمن اصلی فمینیست‌های مارکسیست، نظام طبقاتی (اقتصادی) است که زنان را در موقعیت فرودست جای داده است. استراتژی پیشنهادی فمینیست‌های مارکسیست برای تغییر وضعیت موجود و رفع نابرابری‌های جنسیتی، تلاش برای تحقق انقلاب سوسیالیستی و تأسیس جامعه کمونیستی است که تحت لوای آن موقعیت زنان با مردان برابر خواهد شد.

به زعم فمینیست‌های مارکسیست، جنبش فمینیستی باید بر زنان کارگر متمرکز باشد و مبارزه اصلی خود را مبارزه طبقاتی بداند. حوزه عمل فمینیست‌های مارکسیست، عرصه عمومی است، و بیشتر بر طبقات فرودست جامعه تمرکز دارد. فمینیست‌های مارکسیست تلاش دارند تا زنان کارگر را به جمع نیروهای خواهان انقلاب سوسیالیستی ملحق کنند.

حال باید دید که فمینیسم سوسیالیست در چه بستری رشد کرد. در نتیجه مجادلات میان فمینیست‌های رادیکال و فمینیست‌های مارکسیست، که بر سر علت فرودستی زنان و چگونگی تغییر وضعیت در دهه ۱۹۷۰ رایج بود، نظریه‌های جدیدی شکل گرفتند که به فمینیسم سوسیالیستی شهرت یافتند. ژولیت میشل^۵، هایدی هارتمن^۶، و آلیسون جگر^۷ از جمله صاحب‌نظران اصلی این گرایش نظری هستند. مقاله «ازدواج ناموفق فمینیسم و مارکسیسم»^۸، اثر هایدی هارتمن، از جمله آثار کلاسیک این جریان فکری است.

مسئله اصلی فمینیست‌های سوسیالیست توضیح چگونگی ترکیب نظام سرمایه‌داری و نظام مردسالاری است. به بیان دیگر، آن‌ها معتقدند که برای تحلیل وضعیت فرودستی زنان و همچنین طراحی استراتژی مبارزاتی برای تغییر وضعیت نباید صرفاً نگاهی تک‌بعدی داشت (صرفاً طبقاتی مانند مارکسیست‌ها و یا صرفاً روان‌کاوانه مانند برخی رادیکال‌ها)؛ بلکه باید مجموعه‌ای از شرایط و علل را در ایجاد موقعیت فرودست زنان بررسی نمود. از این رو، فمینیست‌های سوسیالیست معتقدند که برای تغییر وضعیت موجود در جهت رسیدن به جامعه برابر باید مبارزه‌ای «هم‌زمان» با نظام مردسالاری و

۱. سیاست‌مدار سوسیالیست و نویسنده آلمانی، August Bebel (1840-1913).

۲. فعال آلمانی و نظریه‌پرداز مارکسیست، Clara Zetkin (1857-1933).

۳. کمونیست و فعال انقلابی روسی، Alexandra Kollontai (1872-1952).

۴. کمونیست و فعال حقوق زنان، Evelyn Reed (1905-1979).

۵. فعال سوسیالیست انگلیسی، Juliet Mitchell (1940-).

۶. اقتصاد دان فمینیست و رییس موسسه تحقیقات زنان واشنگتن، Heidi Hartman (1945-).

۷. Allison Jager

۸. *The unhappy Marriage of Marxism and Feminism*

سرمایه‌داری صورت پذیرد. بدین ترتیب، فضای عمل و حوزه مبارزه از نظر فمینیست‌های سوسیالیست محدود به کارخانه‌ها نیست، بلکه مجموعه حوزه‌های عمومی و خصوصی که زنان در آن‌ها مورد تبعیض قرار دارند، مکانی برای مبارزه است. در واقع، شیوه عمل فمینیست‌های سوسیالیست، شیوه چندجانبه است. لی گیت (۲۰۰۱) بر این باور است که از میان تمامی رویکردهای فمینیسم، فمینیسم رادیکال خط و مشی کاملاً متفاوتی دارد.

یکی از اصلی‌ترین تفاوت‌های فمینیسم رادیکال با گرایش‌های فمینیستی متقدم بر آن، نشأت نگرفتنش از دستگاه‌های دیگر اندیشه است، دستگاه‌هایی که فمینیست‌های رادیکال «مردانه» تلقی می‌کنند. فمینیسم رادیکال به زنانگی ارزش مثبتی بخشیده و زنان را به مثابه طبقه‌ای فرودست در برابر مردان قلمداد می‌کند. شاید بتوان گفت عمده‌ترین مفهوم در این جریان فمینیستی «ستم جنسی» به عنوان کهن‌ترین و شدیدترین شکل نابرابری است، ستمی که زنان به واسطه زن بودن خود متحمل آن می‌شوند. البته فمینیست‌های رادیکال تنها به نقد ستمی که بر زنان روا داشته می‌شود اکتفا نمی‌کنند، بلکه پیش‌تر رفته و تمامی اشکال سلطه و سرکوب را ناشی از تفوق مردانه اعلام می‌دارند.

فمینیسم رادیکال به رغم شباهت روش‌شناختی با جریان‌های سوسیالیستی-مارکسیستی، از منتقدان جدی آنان به شمار می‌رود. آنان به جای مسئله «کار و تولید»، بر احساسات جنسی و جامعه‌پذیری زنان تأکید می‌کنند و اعلام می‌دارند که هر زنی، فارغ از طبقه، نژاد، گروه سنی و ... منافع مشترکی با دیگر زنان دارد. توالی منطقی چنین تفکری، تلقی مردان به عنوان یک گروه دشمن و جدایی‌طلبی جنسیتی است؛ امری که خود به نقد «ناهمجنس‌گرایی» نیز منتهی می‌شود. رادیکال‌ها اگرچه سلطه‌طلبی مردانه را نه امری ذاتی، بلکه ساختاری اجتماعی تلقی می‌کنند، اما از آن‌جا که ستم جنسی را عمیقاً تثبیت شده می‌دانند از مدلی انقلابی برای تغییر اجتماعی دفاع می‌کنند.

اگر بخواهیم به ترتیب بررسی کنیم، به فمینیسم روان‌کاوانه می‌رسیم، با نقدهایی که فمینیست‌ها، به خصوص موج دومی‌ها، به فروید وارد آوردند و نظریات روان‌کاوانه او را دارای سوگیری جنسیتی دانستند، نظریه‌های روان‌کاوانه جدیدی شکل گرفتند که به نظریه‌های جنسیت معروف شدند. فمینیست‌ها از نظریات روان‌کاوانه فروید برای توضیح این مسئله استفاده کردند که چه طور آموزش‌های دوران کودکی بر ناخودآگاه انسان اثر گذاشته و در دوران بزرگسالی سرباز می‌کند. صاحب‌نظران اصلی این نگرش نانسی چودوروف^۱، کارول گیلیکان^۲، کیت میل^۳ و ژولیت میشل را می‌توان جزء فمینیست‌های روان‌کاو به حساب آورد. به طور مثال چودوروف به نقش مادر در به آغوش کشیدن فرزند و هویت‌یابی جنسی فرزند از طریق مادر اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که چرا پسران زودتر مستقل شده و دختران علاقه‌مند به برقراری ارتباط‌های عاطفی هستند.

ژاک لاکان^۴، یکی دیگر از مفسران روش فروید و از تأثیرگذاران بر فمینیسم روان‌کاوانه است. او در عین حال بر رابطه هویت‌یابی جنسی و یادگیری زبان تأکید می‌کند. ایریگارای^۵، یکی از شاگردان

^۱ . Nancy Chodorow (1944-) فمینیست سوسیالیست و روان‌کاو آمریکایی

^۲ . Carol Gilligan (1938-) فمینیست و روان‌شناس آمریکایی

^۳ . Kate Millet (1934-2017) نویسنده آمریکایی و فعال حقوق زنان

^۴ . Jacques Lacan (1901-1981) پزشک، فیلسوف و روان‌کاو فرانسوی

^۵ . Luce Irigaray (1930-) فیلسوف، زبان‌شناس و فمینیست بلژیکی -فرانسوی

و منتقدان لاکان است و در کنار هلن سیکسو^۱ از بانیان مکتب «نوشتار زنانه» شمرده می‌شود؛ مکتبی که می‌خواهد از موضع بدن زنان بنویسد و زنانه نوشتن را ترویج دهد.

جرقه‌های زیر سؤال بردن جامعیت مفهوم زن در فمینیسم از مبارزات زنان سیاه‌پوست (در جهت رفع ستم از خود) زده شد. جریان فمینیسم سیاه در موازات مبارزات دهه‌های ۵۰ و ۶۰ سیاه‌پوستان آمریکا و در کنار موج دوم مبارزات ضدآپارتاید تئوریزه شد که از بزرگان این گرایش فمینیسم می‌توان به بل هوکس اشاره کرد. در واقع فمینیست‌های سیاه این مسئله که همه زن‌ها صرف زن بودن در یک جبهه‌اند را زیر سؤال برد. نتایج مصیبت‌بار مبارزات فمینیست‌های پیشین (که بیشترشان سفید و بورژوا بودند) و تناقضات موجود، در واقع برهان‌هایی قوی برای لزوم بازنگری بودند. به عنوان مثال، خانواده که یکی از نهادهای مورد انتقاد فمینیسم (علی‌الخصوص رادیکال) بود، اتفاقاً برای زنان سیاه نهادی بود که از آن‌ها در مقابل اشکال دیگر سرکوب (نژادی) محافظت می‌کرد، و سعی فمینیست‌های غالب آن زمان برای تضعیف آن می‌توانست معادل تشدید سرکوب زنان سیاه باشد. در واقع فمینیست‌های سیاه معتقد بودند این نظر باید در فمینیسم تئوریزه شود که سرکوب ماهیتی چند وجهی دارد و باید کلیت آن را در مورد زنان مورد انتقاد قرار داد. ایده این حرکت فمینیست‌های سیاه از نظرات فمینیست‌های سوسیالیست می‌آمد که به ماهیت دوگانه سرکوب طبقاتی - جنسی معتقد بودند و فمینیست‌های سیاه با تأکیدی زیاد نژاد را هم به عنوان یکی از عظیم‌ترین نمادهای سرکوب وارد این چندوجهی می‌کردند. در میان گرایش‌های فمینیسم، گرایش پسا ساختارگرا جزء جدیدترین‌ها و البته یکی از پیچیده‌ترین‌هاست. این‌ها از چه متفکرانی تغذیه می‌شوند؟

تحت تأثیر تئوری‌های پسا ساختارگرایانه و پسامدرن که توسط فیلسوفانی چون فوکو (به عنوان فیلسوفی پسا ساختارگرا) و دریدا و لیوتار (به عنوان تئوریسین‌های پسامدرنیسم) نقش بارزی در گفتمان غالب دهه ۸۰ داشتند، باعث به وجود آمدن ترکیبی شد به نام فمینیسم پسامدرن یا پسا ساختارگرا. در واقع، فمینیسم پسا ساختارگرا از طریق فوکو به نظریه‌های روان‌شناسی (فروید، لاکان، باتای) وصل می‌شد. فمینیست‌های سیاه پیش از آن جرقه این مسئله را زده بودند که در کلیت مفهوم «زن» می‌توان تشکیک کرد. هر چند جواب آن‌ها به مسئله اضافه کردن جنبه‌ای به نام نژاد بر چندوجهی سرکوب بود، اما به این مسئله می‌توان این‌گونه هم پاسخ داد که اصولاً مفهوم زن کلیت ندارد و فمینیست‌ها با پذیرفتن این کلیت مرتکب اشتباه مفهومی مهلکی شده‌اند. این دیدگاه کاملاً با نگاه پسامدرن به مفاهیم سازگار است؛ در نتیجه به وجود آمدن این ترکیب (فمینیسم با پسامدرنیسم) اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. حتی شاید بشود این‌گونه هم به مسئله نگاه کرد که یک پسامدرن صرف پسامدرن بودن، هر نوع مفهومی را که برگرفته از ذهنیت کلیت‌ساز (یکی از مفاهیم پایه‌ای مدرنیته) است رد می‌کند. پس نمی‌تواند پذیرای مفاهیم زن و مرد، و تفکیک دو جنس باشد و صرف پسامدرن بودن بالاجبار به نوعی فمینیست هم هست. این نکته هم حائز اهمیت است که با وجود تفکیک‌هایی که بسیاری بین پسامدرنیته و پسا ساختارگرایی قائل‌اند، به دلیل هم‌پوشانی زیاد و تمرکز مطلب حاضر روی فمینیسم،

^۱ نویسنده، نمایش نامه نویس و فیلسوف فرانسوی (-1937) H  l  ne Cixous.

در مطلب حاضر این دو را معادل و در یک مفهوم کلی فمینیسم پسااستخاراگرا- پسامدرن مورد بررسی قرار دادیم.

از سوی دیگر فمینیسم پسااستعماری هم از این گرایش پسامدرن نشأت می‌گیرد. فمینیسم پسااستعماری (postcolonial) از آبخور فکری فمینیسم پسامدرن - پسااستخاراگرا و بستر مبارزات ضداستعماری ملت‌های شرقی جوانه زد. این گرایش فمینیستی شباهت زیادی به فمینیسم سیاه دارد با این تفاوت که جامعه به حاشیه رانده شده‌ای که در تعریف «زن» آن را نادیده می‌گیرند، به جای این که درون جامعه اصلی باشد در سرزمین دیگری است. از یک طرف آلیس واکر^۱ از نظریه پردازانی است که حیطه کارهایش کلاً شامل جوامع در حاشیه، چه سیاه چه مستعمرات می‌شود (می‌توان از او به عنوان حلقه ارتباطی فمینیسم سیاه و پسااستعماری نام برد)؛ از طرف دیگر متفکرانی چون فرانس فانون^۲ و ادوارد سعید^۳ در جوامع آزاد شده از استعمار مستقیم در حال نقد قوم‌مداری غربی بودند. در نهایت افرادی چون گاتاری^۴، اسپواک^۵ و ری چاو در این فضا به تولید اندیشه فمینیسم پسااستعماری پرداختند که در واقع وارد کردن مسئله زنان در نقد قوم‌مداری غربی بود. مشابه شرایط سیاهان، نادیده گرفتن شرایط خاص آن جوامع در تعریف فمینیسم، عوارض جانبی حضور فمینیسم در آن جوامع را موجب شده است. برای مثال می‌توان به مسئله حجاب اشاره کرد. فمینیست‌های غربی از ابتدا این مفهوم را به سرکوب زنان پیوند زدند و سعی کردند کشف حجاب را در بسته مدرنیته اعمال شده از طرف استعمارگران که با عنوان تمدن‌سازی سعی در تزریق آن به جوامع استعمار شده داشت، جای دهند. این اشتباه باعث شد جنبش‌های ضداستعماری و ملی این سرزمین‌ها با حجاب زنان پیوند خورد. در واقع عکس‌العمل این جوامع در مقابل اعمال فرهنگ بیگانه (به نام مدرنیزاسیون) متأسفانه با تأکید روی مفهوم حجاب - که نوعی سرکوب زنان است - همراه شد. سرکوبی که یکی از دلایل اصلی آن

اشتباه فمینیست‌های سفید غربی در پیوند نامیمون مسئله حجاب با پروژه تمدن‌سازی است.

پس فمینیست‌ها مشابه فمینیست‌های پست‌مدرن دست روی مفهوم کلی زن می‌گذارند با این تفاوت که بحث آن‌ها تنها نقد نیست، بلکه این تأکید روی کلیت مفهوم زن را نه تنها اشتباه (چونان فمینیست‌های پسامدرن) بلکه «مضر» می‌دانند و بر این عقیده‌اند که با تعریف فمینیسم، خود پایه اول ستم بر بخشی از جامعه که مدعی دفاع از آن‌ها هستیم را گذاشته‌ایم: یعنی تفکیک مفهومی زن و مرد. بر اساس این استدلال پس فمینیست‌ها خود را صراحتاً مخالف فمینیسم معرفی می‌کنند.

References

منابع

LeGates, Marlene (2001), *In Their Time: A History of Feminism in Western Society*, Routledge.

^۱ . Alice Walker (1944) رمان‌نویس آمریکایی و فعال حقوق زنان

^۲ . Franz Fanon (1925-1961) نویسنده، روان‌پزشک و مقاله‌نویس فرانسوی زبان اهل مارتینیک

^۳ . Edward Saeid (1935-2003) نویسنده فلسطینی -آمریکایی، منتقد ادبی و بنیان‌گذار مطالعات پسااستعماری

^۴ . Félix Guattari (1930-1992) روان‌درمان‌گر، فیلسوف، نشانه‌شناس و فعال فرانسوی

^۵ . Gayatri Chakravorty Spivak (1942) نظریه‌پرداز ادبی و فعال فمینیسم هندی



Pathology and Scientific – Critical Study of Feminism and Its Approaches: by Reading "*In Their Time: A History of Feminism in Western Society*"

Reza Rezaei¹

Assistant Professor of Linguistics, Yasouj University, Yasouj, Iran.

(Received:10 April 2018; Accepted: 16 May 2018)

As a social movement, feminism focuses on reducing gender inequalities and promoting women's rights, interests and issues. Theoretical approaches to feminism originate mainly from the early nineteenth century. Feminism (as a movement for the origin of women) is part of the phenomenon or movement of attention to other or originality of other, a movement that has emerged in the field of race, ethnicity and gender. By looking at "*In Their Time: A History of Feminism in Western Society*" by Marlene LeGates selected from Routledge critical series, this essay tries to describe, categorize and critique of feminism's concept.

Keywords: Feminism, Critical Reading, Marlene LeGates.

¹ E-mail: reza.rezaei1@yu.ac.ir